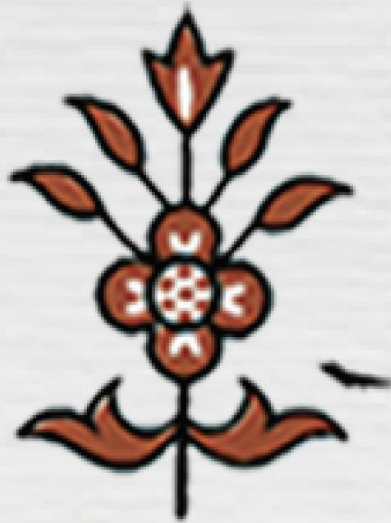




# بسته مستندات سخنرانی «عزت دینی»

دهه سوم محرم ۱۴۰۵

این مجموعه، مستندات سخنرانی‌های استاد محترم، دکتر غلامی، در دهه سوم محرم ۱۴۰۵ را در بر می‌گیرد. در این بسته، آیات، روایات، حکایات و ارجاعات به منابعی که در هر جلسه مورد استناد قرار گرفته است، به‌منظور دسترسی آسان پژوهشگران و علاقه‌مندان، در قالب مجزا برای هر شب مستندسازی و تنظیم شده است.

• تولید محتوا و نگارش:

معاونت پژوهش بنیاد شهید پالیزوانی حجرتعالیه

• طراحی و صفحه‌آرایی:

معاونت رسانه بنیاد شهید پالیزوانی حجرتعالیه

## جلسه هشتم

### مستندات قرآنی:

۱. «وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۖ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا ۚ أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، و سرمایه‌داران و فراخ‌دولتان شما نباید از دادن [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند، و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟ و خدا آمرزنده مهربان است؛ آیه شریفه ۲۲، سوره مبارکه نور.

۲. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد؛ آیه شریفه ۱۳۴، سوره مبارکه آل عمران.

۳. «الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ ۚ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَاعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ۚ وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»، همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها



گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است؛ آیه شریفه ۴۰، سوره مبارکه حج.

## مستندات روایی:

۱. امیرالمومنین علیه السلام: «لَا مَالٌ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةٌ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلٌ كَالْتَّدْبِيرِ، وَلَا كَرَمٌ كَالْتَّقْوَى، وَلَا قَرِينٌ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ، وَلَا قَائِدٌ كَالْتَّوْفِيقِ، وَلَا تِجَارَةٌ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَلَا [زَرْعٌ] رِبْحٌ كَالثَّوَابِ، وَلَا وَرَعٌ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، وَلَا زُهْدٌ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ، وَلَا عِلْمٌ كَالْتَّفَكُّرِ، وَلَا عِبَادَةٌ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ، وَلَا إِيْمَانٌ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ، وَلَا حَسَبٌ كَالْتَّوَاضُعِ، وَلَا شَرَفٌ كَالْعِلْمِ، وَلَا عِزٌّ كَالْحِلْمِ، وَلَا مُظَاهَرَةٌ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ.»، سرمایه ای از عقل سودمندتر نیست، و تنهایی ترسناک‌تر از خودبینی، و عقلی چون دوران‌دیشی، و بزرگواری چون تقوی، و همنشینی چون اخلاق خوش، و میراثی چون ادب، و رهبری چون توفیق الهی، و تجارتی چون عمل صالح، و سودی چون پاداش الهی، و پارسائی چون پرهیز از شبهات، و زهدی چون بی‌اعتنایی به دنیای حرام، و دانشی چون اندیشیدن، و عبادتی چون انجام واجبات، و ایمانی چون حیا و صبر، و خویشاوندی چون فروتنی، و شرافتی چون دانش، و عزتی چون بردباری، و پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت کردن نیست؛ شریف‌الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم، دارالهجره، ۱۴۰۷ ق، ص ۴۸۸، حکمت ۱۱۳.

۲. امیرالمومنین علیه السلام: «مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ وَ تَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ وَ عَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلشُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَ

أَكْمِلُوا اللَّامَةَ وَ قَلِقُوا الشُّيُوفَ فِي أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَ الْحَظُوا  
 الْخَزَرَ وَ اطْعِنُوا الشَّرَرَ وَ نَافِحُوا بِالطَّبَا وَ صَلُّوا الشُّيُوفَ بِالْخَطَا. وَ  
 اَعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعَيْنِ اللَّهِ وَ مَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ، فَعَاوِدُوا الْكَرَّ وَ  
 اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ، وَ طَيَّبُوا  
 عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا وَ امْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا، وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا  
 السَّوَادِ الْأَعْظَمِ وَ الرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ  
 كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ وَ قَدْ قَدَّمَ لِلْوُثْبَةِ يَدًا وَ آخَرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا، فَصَمْدًا  
 صَمْدًا حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عُمُودُ الْحَقِّ، «وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ  
 لَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ»، ای گروه مسلمانان، لباس زیرین را ترس خدا و  
 لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید. دندان‌ها را بر هم  
 بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد.  
 زره نبرد خود را کامل کنید. پیش از آن‌که شمشیر را از غلاف بیرون  
 کشید چند بار تکان دهید. با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت  
 را از چپ و راست فرود آورید و با تیزی شمشیر بزنید و با گام  
 برداشتن به پیش، شمشیر را به دشمن برسانی. و بدانید که در پیش  
 روی خدا و پسر عموی پیغمبر ﷺ قرار دارید. پی در پی حمله کنید و از  
 فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکه ننگی برای نسل‌های آینده و  
 مایه آتش روز قیامت است، از شهادت خرسند باشید و به آسانی از  
 آن استقبال کنید و به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و  
 طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید، و به  
 قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای

حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد. مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد. «و شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی کاهد»؛ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم، دارالهجره، ۱۴۰۷ ق، ص ۹۷، خطبه ۶۶.

**۳.** امیرالمومنین علیه السلام: «لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَ وَلِيمَةٌ»، به دست آوردن ارزش های والا با خوشگذرانی میسر نیست؛ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم، دارالهجره، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۵۹، خطبه ۲۴۱.

**۴.** امیرالمومنین علیه السلام: «إِرْحَمْ تُرْحَمْ»، رحم کن، تا به تو رحم شود؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۱، ص ۳۹۶.

**۵.** امام صادق علیه السلام: «مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ مَكَانَ غَيْظِهِ ذَلِكَ.»، هیچ بنده ای خشمش را فرو نخورد، مگر این که خدای عز و جل در دنیا و آخرت عزتش را زیاد گرداند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم. و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» و خداوند به جای خشمش به او بهشت دهد؛ نوری، حسین بن محمدتقی،

مستدرک الوسائل، بیروت، آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، ج ۹، ص ۱۱ و ۱۲.

**۶.** رسول الله ﷺ: «مَنْ عَفَا مِنْ مَظْلَمَةٍ أَبَدَلَهُ اللَّهُ بِهَا عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»، هر کس از ظلمی که به او شده است در گذرد، خداوند به جای آن در دنیا و آخرت او را عزیز گرداند؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۴، ص ۱۲۱.

**۷.** امام باقر علیه السلام: «ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزًّا: الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ، وَ الصَّلَاةُ لِمَنْ قَطَعَهُ»، سه چیز است که خداوند به واسطه آنها جز بر عزت انسان مسلمان نمی افزاید: گذشت کردن از کسی که به او ستم کرده است، بخشیدن به کسی که از [دادن چیزی به] او دریغ کرده است و پیوستن به کسی که از او بریده است؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۱۰۹.

**۸.** امیرالمومنین علیه السلام: «الْعَفْوُ يُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدْرِ إِصْلَاحِهِ مِنَ الْكَرِيمِ»، عفو آدم پست را تباه سازد به اندازه ای که آدم کریم را به سازد؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۴، ص ۴۱۹.

۹. امام سجاد (علیه السلام): «حَقُّ مَنْ أَسَاءَكَ أَنْ تَعْفُو عَنْهُ، وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّ  
الْعَفْوَ يَضُرُّ انْتَصَرْتَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ  
ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ»، حَقِّ کسی که به تو بدی کرده،  
این است که از او درگذری؛ ولی اگر دانستی که گذشت از او زیانبار  
است، انتقام بگیر. خدای منزّه والا مرتبه فرموده است: «بر کسانی  
که پس از ستم دیدن، انتقام می گیرند، ملامتی نیست.»؛ ابن  
بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، تصحیح علی اکبر  
غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق، ج  
۲، ص ۶۲۵.

۱۰. امیرالمومنین (علیه السلام): «جَازَ بِالْحَسَنَةِ وَ تَجَاوَزَ عَنِ السَّيِّئَةِ مَا لَمْ يَكُنْ  
ثَلَمًا فِي الدِّينِ أَوْ وَهْنًا فِي سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ.»، (بدی یا خوبی را) به  
نیکی پاداش ده و از بدی درگذر، به شرط آن که به دین لطمه ای نزند  
یا در قدرت اسلام ضعفی پدید نیاورد؛ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن  
محمد، غررالحکم و دررالکلم، تصحیح سید مهدی رجائی، قم،  
دارالکتاب اسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق، ص ۳۴۱.

۱۱. امام صادق (علیه السلام): «شَكَاَ إِلَيْهِ، جَارُهُ فَقَالَ: اصْبِرْ عَلَيْهِ، فَقَالَ:  
يَنْسُبُنِي النَّاسُ إِلَى الذُّلِّ، فَقَالَ إِنَّمَا الذَّلِيلُ»، مردی از همسایه  
خود به امام صادق (علیه السلام) شکایت کرد. حضرت فرمود: تحملش کن.  
عرض کرد مردم مرا به زبونی متهم می کنند. حضرت فرمود زبون  
کسی است که ظلم می کند؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی،

بحار الأنوار، تصحيح على اكبر غفاری، بيروت، دار احيا التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۵، ص ۲۰۵.

**۱۲.** رسول الله ﷺ: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، کسی که برای [کسب روزی] خانواده اش زحمت بکشد، مانند مجاهد در راه خداست؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، تصحيح على اكبر غفاری، بيروت، دار احيا التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰۰، ص ۱۳.

**۱۳.** رسول الله ﷺ: «فَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ذُلًّا فِي نَفْسِهِ، وَ فَقَرًا فِي مَعِيشَتِهِ، وَ مُحَقًّا فِي دِينِهِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعَزَّ أُمَّتِي بِسَنَابِكِ خَيْلِهَا وَ مَرَائِزِ رِمَاحِهَا»، کسی که جهاد را ترک کند، خداوند لباس خواری به او می پوشاند و او را در زندگی تهی دست می گرداند. خداوند امت مرا به وسیله سم اسبها و فرودگاه نیزه ها عزیز ساخت؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحيح على اكبر غفاری، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ ش، ج ۵، ص ۲. کسی که جهاد را ترک کند، خداوند لباس خواری به او می پوشاند و او را در زندگی تهی دست می گرداند. خداوند امت مرا به وسیله سم اسبها و فرودگاه نیزه ها عزیز ساخت؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحيح على اكبر غفاری، تهران، دار الكتب الاسلاميه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ ش، ج ۵، ص ۲.

**۱۴.** رسول الله ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ بِه نَفْسُهُ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ»، کسی که جهاد نکرده یا آرزوی جهاد نداشته باشد و

بمیرد، به نوعی از نفاق مرده است؛ قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۹ ق، ج ۳، ص ۱۲۰۵.

**۱۵.** «جَعَلَتْ جَارِيَةً لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام تَسْكُبُ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ فَسَقَطَ الْإِبْرِيْقُ مِنْ يَدِ الْجَارِيَةِ عَلَى وَجْهِهِ فَشَجَّهُ فَرَفَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام رَأْسَهُ إِلَيْهَا فَقَالَتْ الْجَارِيَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ فَقَالَ لَهَا قَدْ كَظَمْتُ غَيْظِي قَالَتْ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ قَالَ لَهَا قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ قَالَتْ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ إِذْهَبِي فَأَنْتِ حُرَّةٌ»، کنیز علی بن الحسین علیه السلام بر روی دست آقا در حال وضو آب می‌ریخت، آفتابه از دستش افتاد و بر صورت امام وارد شد، صورتش را مجروح کرد. سر را به جانب او بلند کرد. کنیز گفت: «الكاظمين الغيظ». فرمود خشم خود را فرو بردم باز کنیز گفت: «و الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». فرمود: خدا از تو گذشت. عرض کرد «و اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». فرمود برو تو را آزاد کردم؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۶، ص ۶۷ و ۶۸.

**۱۶.** «لَمَّا قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَمْرُو بْنَ عَبْدِ وَدَّ نُعِيٍّ إِلَى أُخْتِهِ فَقَالَتْ مَنْ ذَا الَّذِي اجْتَرَأَ عَلَيْهِ فَقَالُوا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتْ لَمْ يَعُدْ يَوْمَهُ عَلَى يَدِ كُفٍّ كَرِيمٍ لَا رَقَاتٍ دَمَعْتِي إِنْ هَرَقْتُهَا عَلَيْهِ قَتَلَ الْأَبْطَالَ وَ بَارَزَ الْأَقْرَانَ وَ كَانَتْ مَنِيَّتُهُ عَلَى يَدِ كُفٍّ كَرِيمٍ قَوْمُهُ مَا سَمِعْتُ أَفْخَرَ مِنْ هَذَا يَا بَنِي عَامِرٍ ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ:

لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ / لَكُنْتُ أَبْيَ عَلَيْهِ آخِرَ الْأَبَدِ / لَكِنَّ قَاتِلَ  
 عَمْرٍو لَا يُعَابُ بِهِ / مَنْ كَانَ يُدْعَى قَدِيمًا بَيِّضَةَ الْبَلَدِ»، وقتی که علی  
 بن ابی طالب علیه السلام عمرو بن عبدود را به هلاکت رساند، خواهرش را  
 با خبر کردند، گفت: چه کسی جرأت کشتن او را داشت؟ گفتند: فرزند  
 ابو طالب. گفت: زندگی او به دست همتای گرانقدری به پایان رسید،  
 اشکم خشک نشود اگر بر او بگریم، با دلاوران جنگید و با همتایان  
 مبارزه کرد و مرگش به دست بزرگوار قومش بود. ای فرزندان عامر!  
 افتخاری بالاتر از این نشنیدم. سپس گفت: اگر قاتل عمرو کسی جز  
 قاتلش می بود تا ابدالدهر بر او می گریستم. اما قاتل عمرو کسی  
 است که نتوان بر او خرده گرفت، او کسی است که در گذشته وی را  
 بیضه البلد می نامیدند؛ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفه  
 حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسه آل البيت=، قم، کنگره شیخ  
 مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

**۱۷.** «وَلَمَّا عَلِمَ صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَهْدَرَ دَمَهُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ،  
 هَرَبَ مَعَ عَبْدِ لَهُ، اسْمُهُ يَسَارٌ، إِلَى جُدَّةَ. وَقَالُوا: خَرَجَ صَفْوَانُ بْنُ  
 أُمَيَّةَ يُرِيدُ جُدَّةَ لِيَرْكَبَ مِنْهَا إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ عُمَيْرُ بْنُ وَهَبٍ: يَا نَبِيَّ  
 اللَّهِ، إِنَّ صَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ سَيِّدُ قَوْمِي، وَقَدْ خَرَجَ هَارِبًا مِنْكَ، لِيَقْذِفَ  
 نَفْسَهُ فِي الْبَحْرِ، فَأَمْنُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَسَلَّم. قَالَ: «هُوَ آمِنٌ». وَفِي  
 الْحَلَبِيِّ: «فَأَمْنُهُ، فَإِنَّكَ أَمَنْتَ الْأَحْمَرَ وَالْأَسْوَدَ». فَقَالَ ﷺ: «أَدْرِكِ ابْنَ  
 عَمِّكَ، فَهُوَ آمِنٌ». فَقَالَ: أَعْطِنِي آيَةً يَعْرِفُ بِهَا أَمَانَكَ، فَأَعْطَى ﷺ  
 لِعُمَيْرٍ عِمَامَتَهُ الَّتِي دَخَلَ بِهَا مَكَّةَ. فَخَرَجَ عُمَيْرٌ حَتَّى أَدْرَكَهُ -

وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَرْكَبَ الْبَحْرَ - وَقَالَ صَفْوَانُ لِغُلَامِهِ يَسَارٍ - وَلَيْسَ مَعَهُ  
غَيْرُهُ -: وَيَحْكُ! انْظُرْ مَنْ تَرَى؟ قَالَ: هَذَا عُمَيْرُ بْنُ وَهَبٍ. قَالَ  
صَفْوَانُ: مَا أَصْنَعُ بِعُمَيْرِ بْنِ وَهَبٍ؟ وَاللَّهِ مَا جَاءَ إِلَّا يُرِيدُ قَتْلِي، قَدْ  
ظَاهَرَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا. فَلَجَقَهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا وَهَبٍ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، جِئْتُ  
مِنْ عِنْدِ أَبَرِّ النَّاسِ، وَأَوْصَلَ النَّاسِ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، اللَّهُ اللَّهُ فِي  
نَفْسِكَ أَنْ تُهْلِكَهَا، هَذَا أَمَانٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَدْ جِئْتُكَ بِهِ. قَالَ:  
وَيَحْكُ، اغْرُبْ عَنِّي فَلَا تُكَلِّمْنِي. قَالَ: أَيُّ صَفْوَانُ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي،  
أَفْضَلُ النَّاسِ، وَأَبَرُّ النَّاسِ، وَخَيْرُ النَّاسِ ابْنُ عَمِّكَ، عِزُّهُ عِزُّكَ، وَشَرُّهُ  
شَرُّكَ، وَمُلْكُهُ مُلْكُكَ. قَالَ: إِنِّي أَخَافُهُ عَلَى نَفْسِي. قَالَ: هُوَ أَحْلَمُ مِنْ  
ذَلِكَ وَأَكْرَمُ. قَالَ: وَلَا أَرْجِعُ مَعَكَ حَتَّى تَأْتِيَنِي بِعَلَامَةٍ أَعْرِفُهَا. فَقَالَ:  
اْمْكُثْ مَكَانَكَ حَتَّى آتِيَكَ بِهَا. فَرَجَعَ عُمَيْرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ  
صَفْوَانَ أَبِي أَنْ يَأْنَسَ لِي حَتَّى يَرَى مِنْكَ أَمَارَةً يَعْرِفُهَا. فَنَزَعَ رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ عِمَامَتَهُ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، وَهِيَ الْبُرْدُ الَّذِي دَخَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
مُعْتَجِرًا بِبُرْدِ حَبْرَةَ. فَرَجَعَ مَعَهُ صَفْوَانُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
وَهُوَ يُصَلِّي بِالْمُسْلِمِينَ الْعَصْرَ فِي الْمَسْجِدِ، فَلَمَّا سَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
صَاحَ صَفْوَانُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ عُمَيْرَ بْنَ وَهَبٍ جَاءَنِي بِبُرْدِكَ، وَزَعَمَ أَنَّكَ  
دَعَوْتَنِي إِلَى الْقُدُومِ عَلَيْكَ، فَإِنْ رَضِيتُ أَمْرًا، وَإِلَّا سَيَّرْتَنِي شَهْرَيْنِ.  
فَقَالَ: «انْزِلْ يَا أَبَا وَهَبٍ». قَالَ: لَا وَاللَّهِ حَتَّى تُبَيِّنَ لِي. قَالَ: «بَلْ لَكَ  
تَسْيِيرُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ». فَنَزَلَ صَفْوَانُ. وَلَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى  
هَوَازِنَ - وَعِنْدَ الْوَاقِدِيِّ وَالْدَّيَّارِ بَكْرِيٍّ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ يَسْتَعِيرُ سِلَاحَهُ،  
فَأَعَارَهُ سِلَاحَهُ، مِائَةَ دِرْعٍ بِأَدَاتِهَا، فَقَالَ: أَطَوْعَا أَمْ كَرِهَا؟

فَقَالَ ﷺ: «عَارِيَّةٌ مُؤَدَّاةٌ». فَأَعَارَهُ، فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمَلَهَا إِلَى حُنَيْنٍ، فَشَهِدَ حُنَيْنًا وَالطَّائِفَ، ثُمَّ رَجَعَ ﷺ إِلَى الْجِعْرَانَةِ، فَبَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسِيرُ فِي الْعَنَائِمِ يَنْظُرُ إِلَيْهَا، وَفَرَّقَ غَنَائِمَهَا، رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَفْوَانَ يَنْظُرُ إِلَى شَعْبٍ مَلَّانَ نَعْمًا وَشَاءَ وَرَعَاءَ، فَأَدَامَ النَّظَرَ إِلَيْهِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزُمُّهُ، فَقَالَ: «يَا أَبَا وَهَبٍ، أَيْعَجِبُكَ هَذَا الشَّعْبُ؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «هُوَ لَكَ وَمَا فِيهِ». فَقَبِضَ صَفْوَانٌ مَا فِي الشَّعْبِ، وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: مَا طَابَتْ نَفْسُ أَحَدٍ بِمِثْلِ هَذَا إِلَّا نَفْسُ نَبِيِّ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»، هُنكَامِي كِه صَفْوَانِ بِنِ امِيهِ دِرِيافَتِ كِه پِيَامْبِرِ ﷺ دَر رُوزِ فَتَحِ مَكِه، خُونِ او رَا مَبَاحِ اِعْلَامِ كَرْدِه اِسْتِ، هَمْرَاهِ بَا غَلَامِي بِه نَامِ "يَسَار" بِه سَوِي جَدِه گَرِيخْتِ. مَرْدَمِ گَفْتَنْد: صَفْوَانِ بِنِ امِيهِ بِه قَصْدِ جَدِه خَارِجِ شَدِه تَا اَز آن جَا بِه سَمْتِ يَمَنِ بَرُودِ. عَمِيرِ بِنِ وَهَبِ گَفْت: «اَيِ پِيَامْبِرِ خُدا، صَفْوَانِ بِنِ امِيهِ سُرُورِ قَوْمِ مَنِ اِسْتِ وِ او اَز شَمَا گَرِيخْتِه وِ مِي خَوَاهَدِ خُودِ رَا بِه دِرِيَا بِيَنْدَاذِد؛ پَسِ بِه او اَمَانِ بَدِه.» پِيَامْبِرِ ﷺ فَرَمُود: «او اَمَانِ دَارِد.» دَر رِوَايَتِ حَلِيْبِي آمَدِه اِسْت: (بِه او اَمَانِ بَدِه، چَرَا كِه تُو بِه سَفِيدِ وِ سِيَاهِ اَمَانِ دَاذِدِه اَيِ). پِيَامْبِرِ ﷺ فَرَمُود: «پَسِرْعَمُويِ خُودِ رَا دِرِيَابِ كِه او اَمَانِ دَارِد.» عَمِيرِ گَفْت: «عِلَامَتِي بِه مَنِ بَدِه تَا اَز اَمَانِ تُو مَطْلَعِ بَاشَم.» پَسِ پِيَامْبِرِ ﷺ، عِمَامِه خُودِ رَا كِه بَا آن وَارِدِ مَكِه شَدِه بُوْد، بِه عَمِيرِ دَادِ. عَمِيرِ بِه رَاهِ اِفْتَادِ تَا بِه او بَرَسْدِ—دَر حَالِي كِه صَفْوَانِ مِي خَوَاسْتِ سِوَارِ كَشْتِي شُود—وِ بِه غَلَامَشِ يَسَارِ (كِه غَيْرِ اَز او كَسِي هَمْرَاهَشِ نَبُود) گَفْت: «اَيِ وَايِ! بَبِيْنِ چِه كَسِي مِي آيِد؟»



یسار گفت: «او عمیر بن وهب است.» صفوان گفت: «عمیر بن وهب با من چه کار دارد؟ به خدا سوگند او جز برای کشتن من نیامده است؛ او با محمد همدست شده است.» عمیر به او رسید و گفت: «ای ابا وهب، فدایت شوم! من از سوی نیکوترین مردم آمده‌ام؛ پدر و مادرم فدای تو! با خودت درباره جانت مهربانی کن و آن را نابود نکن؛ این امان‌نامه‌ای از جانب رسول خدا ﷺ است که برایت آورده‌ام.» صفوان گفت: «وای بر تو! از من دور شو و با من سخن نگو.» عمیر گفت: «ای صفوان، پدر و مادرم فدایت! بهترین مردم، نیکوترین مردم و برترین مردم، پسرعموی توست؛ عزت او عزت تو، افتخار او افتخار تو و پادشاهی او پادشاهی توست.» صفوان گفت: «من از او بر جانم بی‌مناکم.» عمیر گفت: «او از این‌ها خردمندتر و بزرگوارتر است.» صفوان گفت: «با تو باز نمی‌گردم مگر آن‌که نشانه‌ای بیاوری که بتوانم آن را بشناسم.» عمیر گفت: «در جای خود بمان تا نشانه‌اش را بیاورم.» عمیر نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و گفت: «صفوان نمی‌پذیرد که به من اعتماد کند، مگر آن‌که نشانه‌ای از جانب شما ببیند که بتواند آن را بشناسد.» پس پیامبر ﷺ عمامه‌ی خود را برداشت و به او داد. همان بردی (پارچه‌ای) که پیامبر ﷺ با آن وارد مکه شده بود و به عنوان عبای فاخر (بُرد حَبَره) آن را بر دوش داشت. صفوان همراه عمیر بازگشت تا این‌که به پیامبر ﷺ رسیدند، در حالی‌که حضرت در مسجد مشغول خواندن نماز عصر با مسلمانان بود. وقتی پیامبر ﷺ سلام نماز را داد،



صفوان فریاد زد: «ای محمد! این عمیر بن وهب عمامهات را برایم آورد و مدعی است که مرا به نزد خود فراخوانده‌ای؛ اگر موضوع را بپذیرم که هیچ، وگرنه به من دو ماه مهلت داده‌ای تا تصمیم بگیرم». پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابا وهب، فرود آی (پیاده شو)». گفت: «نه به خدا، تا زمانی که برایم توضیح ندهی». پیامبر ﷺ فرمود: «بلکه تو چهار ماه مهلت داری». صفوان [از مرکب] پایین آمد و هنگامی که پیامبر ﷺ به سوی هوازن خارج شد (در کتاب واقدی و دیار بکری آمده است: پیامبر ﷺ کسی را فرستاد تا سلاحش را از او به عاریت بگیرد. صفوان سلاحش را که صد زره با تمام تجهیزاتش بود، به پیامبر ﷺ داد. پیامبر ﷺ پرسید: «آیا از روی میل می‌دهی یا اکراه؟» گفت: «بلکه به عنوان عاریه‌ای که بازگردانده می‌شود». او [سلاح‌ها را] داد و پیامبر ﷺ دستور داد تا آن‌ها را به حنین ببرند. پس صفوان در [جنگ] حنین و طائف حضور یافت، سپس پیامبر ﷺ به «جعرانه» بازگشت). در حالی که پیامبر ﷺ در میان غنائم حرکت می‌کرد و به آن‌ها می‌نگریست و آن‌ها را تقسیم می‌نمود، متوجه شد که صفوان به دره‌ای پر از گوسفند، شتر و چوپان خیره شده است. صفوان مدام به آن نگاه می‌کرد و پیامبر ﷺ او را زیر نظر داشت. پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابا وهب، این دره تو را به شگفتی وا داشته است؟» گفت: «آری». پیامبر ﷺ فرمود: «آن دره و هر چه در آن است برای تو باشد». صفوان تمام آن‌چه در دره بود را تحویل گرفت و در آن هنگام گفت: «کسی با چنین سخاوت و طیب‌نفسی نمی‌بخشد؛

مگر [آن‌که] نفسِ پیامبر باشد؛ گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست؛ عاملی، جعفر مرتضی، الصحيح من سیره النبی الأعظم، قم، دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق، ج ۲۳، ص ۳۲-۳۰.

**۱۸.** «إِنَّ زَيْنَبَ لَمَّا رَأَتْ أَبَاهَا جَمَعَ أَوْلَادَهُ عِنْدَ الْاِخْتِصَارِ، وَأَخَذَ يُوصِيهِمْ، تَقَدَّمَتْ إِلَى أَبِيهَا وَقَالَتْ: يَا أَبَتَاهُ، أُرِيدُ أَنْ تَخْتَارَ لِي مِنْ إِخْوَتِي مَنْ يَكْفُلَنِي وَيَلْتَزِمَ بِي، فَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ، هَؤُلَاءِ إِخْوَتُكَ، فَاخْتَارِي مَنْ تُرِيدِينَ، هَذَا الْحَسَنُ وَهَذَا الْحُسَيْنُ. فَقَالَتْ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَايَ وَسَيِّدَايَ، وَأَنَا أَخْدُمُهُمَا بَعِيْنِي، وَلَكِنْ أُرِيدُ مِنْ إِخْوَتِي مَنْ يَخْدُمَنِي، لَعَلِّي أَحْتَاجُ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ إِلَى سَفَرٍ، فَيَخْدُمَنِي وَيَكْفُلَنِي فِي السَّفَرِ. فَقَالَ: اخْتَارِي مِنْهُمْ مَنْ شِئْتَ. فَمَدَّتْ زَيْنَبُ بَصَرَهَا إِلَى إِخْوَتِهَا، فَمَا وَقَعَ الْاِخْتِيَارُ إِلَّا عَلَى قَمَرِ الْعَشِيرَةِ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ: يَا أَبَتَاهُ، أُرِيدُ أَخِي هَذَا، وَأَشَارَتْ إِلَى الْعَبَّاسِ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: بُنَيَّ، ادْنُ مِنِّي. فَدَنَا مِنْهُ، فَأَخَذَ بِيَدِ زَيْنَبَ وَوَضَعَهَا فِي يَدِ الْعَبَّاسِ، وَقَالَ: بُنَيَّ، هَذِهِ وَدِيعَةٌ مِنِّي إِلَيْكَ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ وَقَدْ تَحَادَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى خَدَّيْهِ: يَا أَبَتَاهُ، لَأَنْعِمَنَّكَ عَيْنًا، وَأَبْذُلُ كُلَّ جُهْدِي فِي حِفْظِهَا وَرِعَايَتِهَا. فَأَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَنْظُرُ إِلَى الْعَبَّاسِ وَإِلَى زَيْنَبَ وَيَبْكِي.»، و وقتی زینب عليها السلام را دید امیرالمومنین عليه السلام فرزندان‌ش را جمع کرده و مشغول وصیت به آن‌ها و سفارش درباره آن‌هاست، نزد پدر بزرگوارش شتافت و عرض کرد: پدر جان، می‌خواهم یکی از برادرانم برای حفظ

و حراست من متعهد شود. حضرت علیه السلام فرمود: دخترم، این‌ها برادرانت هستند. هر کدام را خواستی برای این کار انتخاب کن. این حسن و این حسین علیه السلام است. عرض کرد: حسن و حسین علیه السلام امامان و آقایان من هستند، و من با چشم خود آن‌ها را خدمتگزاری می‌کنم، ولی از برادران دیگرم انتظار خدمت دارم چون شاید در زندگانی ام به مسافرتی محتاج شوم، لذا و حفاظت و خدمت مرا در سفر و حضر متعهد شود. مولا علیه السلام فرمود: هر کدام را خواستی انتخاب کن. زینب علیه السلام نگاهش را به سوی برادرانش انداخت، او کسی را برای مطلب خود غیر از قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام انتخاب نکرد. پس عرض کرد: پدر جان، این برادرم را می‌گویم و به عباس علیه السلام اشاره کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام به عباس علیه السلام فرمود: پسر من نزدیک بیا. عباس علیه السلام نزد مولا رفت، مولا علیه السلام دست زینب علیه السلام را گرفت و در دست عباس علیه السلام گذاشت و فرمود: پسر من این زینب امانت من نزد تو است. در حالی که اشک چشم عباس علیه السلام بر گونه های صورتش جاری بود، عرض کرد: پدر جان، چشم تو را روشن می‌کنم و تمام توان خود را در نگهداری و حفاظت زینب علیه السلام به کار می‌برم. آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به عباس علیه السلام و زینب علیه السلام نگاه می‌کرد و گریه می‌نمود؛ جعفر، فاطمه علی، الملهوف علی قتلی الطفوف: مولد- ختمه- کرامات- سیره- وفاه، کویت، مشکاه النور، چاپ دوم، ۱۴۳۰ ق، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۱۹. «أَنَّ الْعَبَّاسَ لَمَّا رَأَى وَحْدَتَهُ، أَتَى أَخَاهُ وَقَالَ: يَا أَخِي، هَلْ مِنْ رُخْصَةٍ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ بُكَاءً شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: يَا أَخِي،

أَنْتَ صَاحِبُ لَوَائِي، وَإِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِي. فَقَالَ الْعَبَّاسُ: قَدْ ضَاقَ صَدْرِي، وَسَمِئْتُ مِنَ الْحَيَاةِ، وَأُرِيدُ أَنْ أَطْلُبَ ثَأْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ: فَاطْلُبْ لَهُؤُلَاءِ الْأَطْفَالَ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ»،

عباس عليه السلام چون تنهایی (و بی کسی) برادر را دید خدمت او آمد و عرض کرد: برادر جان! آیا اجازه میدان دارم؟ امام عليه السلام سخت گریست و فرمود: «برادرم! تو پرچمدار منی چنانچه تو بروی سپاهم پراکنده می شوند» عباس عليه السلام عرض کرد: سینه ام به تنگ آمده و از زندگی در ستوهم، می خواهم از این منافقان انتقام کشم. امام عليه السلام فرمود: «پس برای این کودکان مقداری آب بیاور.»؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵، ص ۴۱.

**۲۰.** «فَأَحَسَّ الْعَبَّاسُ عليه السلام بِحَرَكَةٍ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَظَنَّ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَعْدَاءِ يُرِيدُ حَزَّ رَأْسِهِ، فَقَالَ: بِاللَّهِ عَلَيْكَ، أَمْهَلْنِي حَتَّى يَأْتِيَ إِلَيَّ ابْنُ وَالِدِي. فَقَالَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: أَخِي عَبَّاسُ، أَنَا أَخُوكَ الْحُسَيْنُ. فَرَفَعَ الْعَبَّاسُ عليه السلام رَأْسَهُ وَوَضَعَهُ عَلَى التُّرَابِ، فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ وَوَضَعَهُ فِي حِجْرِهِ، ثُمَّ رَفَعَ الْعَبَّاسُ عليه السلام رَأْسَهُ وَوَضَعَهُ عَلَى التُّرَابِ، فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ وَوَضَعَهُ فِي حِجْرِهِ، ثُمَّ رَفَعَ الْعَبَّاسُ عليه السلام رَأْسَهُ وَوَضَعَهُ عَلَى التُّرَابِ، ثُمَّ أَخَذَ الْحُسَيْنُ رَأْسَ الْعَبَّاسِ وَوَضَعَهُ فِي حِجْرِهِ، وَعَادَ الْعَبَّاسُ فَرَفَعَهُ ثَالِثَةً. قَالَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: أَخِي عَبَّاسُ، لِمَاذَا تَصْنَعُ هَكَذَا؟ قَالَ: أَخِي، يَا نُورَ عَيْنِي، كَيْفَ لَا أَصْنَعُ هَكَذَا؟ الْآنَ جِئْتَنِي وَأَخَذْتَ بِرَأْسِي، وَلَكِنْ بَعْدَ سَاعَةٍ، مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَكَ عَنِ التُّرَابِ؟»،



عباس علیه السلام تکانی در نزدیکی سرش احساس کرد؛ گمان کرد که مردی از دشمنان قصد دارد سرش را از تن جدا کند. پس فرمود: «به خدا سوگند، مرا مهلت ده تا پسر پدرم (برادرم) نزد من بیاید.» امام حسین علیه السلام فرمود: «برادر عباس، من همان برادر تو، حسین هستم.» پس عباس علیه السلام سرش را بلند کرد و بر خاک نهاد؛ امام حسین علیه السلام سر او را برداشت و در آغوش خود قرار داد. عباس علیه السلام دوباره سرش را بلند کرد و بر خاک گذاشت؛ امام حسین علیه السلام دوباره سر او را برداشت و در آغوش خود قرار داد. عباس علیه السلام برای سومین بار سرش را بلند کرد؛ امام حسین علیه السلام فرمود: «ای برادر عباس، چرا این کار را می‌کنی؟» عباس علیه السلام فرمود: «ای برادر، ای نور چشم من، چگونه چنین نکنم؟ اکنون تو نزد من آمدی و سر مرا گرفتی، اما اندکی دیگر، چه کسی سر تو را از روی خاک بلند خواهد کرد؟»؛ هندای، محمد بن جمعه، سلسله مجمع مصائب اهل البيت علیهم السلام، بیروت، دار المحجة البيضاء، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق، ج ۱، ص ۳۲۵.